

شایع بوده است که صدور آنها پس از مشورت با امام زمان صورت گرفته بوده، لذا جمعی ساده لوح گمان میکرده‌اند که حتماً در این شکستها حکمت‌هایی وجود داشته است، مثلاً اینکه این شهدا (یعنی همان فداشدگان) سعادت‌مند ابدی بوده‌اند و امام زمان میخواست است آنان را زودتر به بهشت موعود و به نزد حوریان بهشتی روانه سازد و افراد باشعور هم از ترس مرگ سکوت میکرده و جرئت ابراز کوچکترین چون و چرائی نداشته‌اند.

## ط - طول مدت روابط عارفانه بین فاطمی و خاطمی (خمینی)

به موجب پیشگفتار فاطمی بر دیوان خمینی، که در بالا درج گردید، رباعی زیر اولین رباعی می‌باشد که خمینی آن را خطاب به وی سروده است:

### فلسفه (ص ۲۰۹)

فاطمی که فتون فلسفه می‌خواند

از فلسفه فاء و لام و سین می‌داند

امید من آن است که با نور خدا

خود را زحجاب فلسفه برهاند

در بخش "شناسنامه سروده‌ها" تاریخ سرودن این رباعی را شعبان

۱۴۰۴ مطابق با اردیبهشت ۱۳۶۳ ذکر کرده‌اند و اشعاری که قبل از تاریخ

مربور سروده شده‌اند، به عنوان اشعار حضرت امام (س) در ایام جوانی - یا

اشعار دوران شباب حضرت امام (س) و . . . درج شده‌اند و اکثراً دارای تاریخ معینی نمیباشند. از تاریخ سرودن آن اولین رباعی خطاب به فاطمی به بعد، تا اسفند ۱۳۶۷، که تاریخ سرودن آخرین اشعار مندرج در دیوان مزبور میباشد، یعنی به مدتی در حدود پنج سال، تقریباً تمام اشعار خطاب به فاطمی سروده شده‌اند.

## ی - یک معما و حل آن

### اول - معما

با توجه به وظایف مذهبی و اجتماعی عظیمی که در جهت رسیدگی به امور ملت مسلمان ایران به عهده خمینی قرار گرفته بوده است آیا خودداری او از انجام وظایف مزبور، یعنی وا گذاشتن این ملت به حال خود، صرفاً به منظور غزلسرائی‌های عاشقانه عرفانی گناهی عظیم محسوب نمیشود و آیا وی این امر را به موجب دستورات قرآن به انجام میرسانده است و یا با توجه به سنت حضرت محمد و رفتار حضرت علی؟

در هر حال، معمای ما این است: در چند سال آخر عمر خمینی، که وی تقریباً تمام وظایفی را که به عهده داشته رها کرده بوده و تنها به غزلسرائی جهت وصف زیباییهای چهره و اندام معشوقه روحانی خود میپرداخته است. چه کسانی و چگونه آن وظایف را به انجام میرسانده‌اند؟

## دوم - حل معما

بطوری که خوانندگان گرامی در جای دیگری در همین کتاب ملاحظه خواهند فرمود، در حال حاضر تقریباً روشن شده است که در سالهای آخر عمر خمینی، فاطمی وظیفه سرگرم کردن وی را به عهده داشته و کلیه امور مربوط به او نیز زیر نظر یک هیئت سه نفری مرکب از حاج احمد آقا، پسر خمینی، سیدعلی خامنه‌ای و علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی حل و فصل میشده است.

### ک - توضیحی مختصر راجع

#### به دیوان اشعار خمینی

هرگاه رباعیات و غزلهای عرفانه خمینی به ترتیب تاریخی که سروده شده‌اند در دیوان اشعار او به چاپ میرسیدند، سیر تحول روابط فاطمی و خمینی و نحوه آن در هر زمان به خوبی روشن میگردد. اما متأسفانه ترتیب قرار گرفتن اشعار در دیوان اشعار مزبور بر حسب حروف الفباء و با توجه به حرف آخر غزلها و رباعیات صورت گرفته است و با این ترتیب از آن ارتباط عرفانی! چیزی دستگیر خواننده نخواهد شد. زیرا مثلاً ما در حال حاضر میدانیم که خمینی در آغاز و تا مدتها فقط به سرودن رباعی برای فاطمی میپرداخته و به طوری که در این بخش نیز خواهیم دید بعد از آنکه درخت آشنائی آن دو نفر به ثمر نشست، خمینی آنچنان به وجد و شوق آمده که دیگر سرودن رباعی را ترک گفته و به غزلسرائی پرداخته است.

ولی در دیوان مزبور رباعیاتی که در آغاز سروده شده‌اند در دنبال غزلها قرار گرفته‌اند و در داخل غزلها و رباعیات نیز نه تنها نظم زمانی سرودن اشعار به هم خورده، بلکه اشعاری را که **خمینی** در دوران قبل از انقلاب و ایام جوانی خود سروده بوده است در لابلای اشعار مربوط به **فاطمی** جای داده و آگاهی خوانندگان از واقعیت امر را کاملاً متعذر ساخته‌اند.

جالب توجه اینکه در آن دیوان، آخرین غزل در قسمت غزلیات و آخرین رباعی در قسمت رباعیات، هر دو دارای مطلعی هستند که در آنها کلمه " **درویش** " وجود دارد و به خوانندگان چنین القاء میشود که غزل مزبور آخرین غزل **خمینی** و آن رباعی نیز آخرین رباعی وی بوده است و اشعار مزبور تا پایان واقعا جنبه عرفانی داشته‌اند.

خوشبختانه در پایان دیوان اشعار **خمینی** - در بخش " **شناسنامه سروده‌ها** " فهرست اشعار، ارزان شعری هر یک همراه با تاریخ سرودن آنها ذکر شده است و این نویسنده با استفاده از این بخش تمام رباعیات و غزلهایی را که خطاب به **فاطمی** و برای او سروده شده بودند، بر حسب زمان سرودنشان مرتب کرده و دیوان جدیدی برای خود ترتیب داده است.

نظر به اینکه تعدادی از رباعیات یا غزلیات مزبور دارای تاریخ یک روز، یا یک ماه معین میباشند و بعید به نظر میرسد که آنهمه غزل یا رباعی در آن مدت کوتاه سروده شده باشند، لذا در این صورت شاید بتوان گفت که تاریخهای مزبور خیلی دقیق نیست و احتمالاً مربوط به پاکنویس کردن آنها در دفتر متعلق به **فاطمی** میباشد، به این معنی که **خمینی** آنها را

در طول چند روز سروده ولی تاریخ روز یا ماه نوشتن آنها در دفتر متعلق به فاطمی در بالای همه آنها نوشته شده است.

با تنظیم اشعار عارفانه خمینی خطاب به فاطمی بر حسب تاریخ سرودن آنها و با استفاده از اطلاعات تکمیلی که در پیشگفتار منسوب به فاطمی در آغاز دیوان وجود دارد، هر شخصی به آسانی میتواند به نحوی تقریباً واضح از سیر تحول تدریجی داستان روابط عارفانه! خمینی و فاطمی و نشیب و فرازهای این روابط به خوبی آگاهی یابد.

با توجه به این مراتب، گمان میکنم که به نحوی بسیار روشن امکان نوشتن سناریوی تقریباً کامل این داستان برای تهیه یک فیلم سینمایی جالب توجه به وجود آمده باشد.

اما چون نویسنده این سطور در اینجا قصد نوشتن این داستان جالب و بی نظیر را ندارد لذا فقط ایاتی از بعضی غزلهای خطاب به فاطمی را از آن دیوان انتخاب کرده است که ذیلاً آنها را بر حسب تاریخ سروده شدن به استحضار خوانندگان گرامی میرساند تا اینکه مختصری از نحوه شروع و پیشرفت این عشق عارفانه! و مراحل مختلف آن آگاهی یابند:

دیوانه شدم ز عقل بیزار شدم (ص ۲۱۴)

خواهان تو را به عقل کاری نبود

ای عشق! بیار بر سرم رحمت خویشا (ص ۲۱۸)

ای عقل! مرا رها کن از زحمت خویش

از عقل بریدم و به او پیوستم

شاید گشدم به لطف در خلوت خویش!!

در هیچ دلی نیست بجز تو هوسی (ص ۲۴۴)

**ما را نبوده که غیر تو دسترسی**

کس نیست که عشق تو ندارد در دل

**باشد که به فریاد دل ما برسی**

تا کی در وصل خود [!!] به رویم بندی (ص ۱۹۱)

جانا مپسند دیگر آزار مرا

مستی نچشیده‌ای اگر هوش تو راست (ص ۲۱۴)

**ما را بنواز تا که جامی داری**

آشفته‌ام از فراق ای دلبر حسن (ص ۲۱۹)

**بر گیر حجاب، من که رسوای توام**

**بردار حجاب از رخ و رو بگشای (ص ۲۳۶)**

ای اصل همه خراب و آبادی من

**بردار حجاب از میان تا یابد (ص ۲۳۵)**

**راهی به رخ تو چشم بیگانه من**

بطوری که در سه رباعی بالا ملاحظه میشود، **خیمینی** ملتسانه از

**فاطمی** درخواست کرده است که بدون حجاب در برابر وی ظاهر گردد و

چون ما میدانیم که **فاطمی** و **خیمینی** از نظر شرعی با یکدیگر محرم بوده‌اند

و **فاطمی** همواره بدون حجاب معمولی و پوشیدن روسری در برابر **خیمینی**

حضور می‌یافته است لذا باید قبول کرد که منظور **خمینی** از درخواست بی‌حجاب شدن **فاطمی** درخواستی **عارفانه!!** بوده است.

ای پسر هوای خانقاهم هوس است (ص ۱۹۵)  
 طاعت نکند سود گناهم هوس است  
 یاران همه سوی کعبه کردند رحیل  
 فریاد ز من، **گناهگاهم!!** هوس است

عرفان‌شناسان متخصص که دیباچه دیوان **خمینی** را نوشته‌اند، به تفصیل شرح داده‌اند که منظور عارف از توصیف زیباییهای معشوق جلوه‌های انوار حق میباشد! مثلاً هنگامی که یک عارف زیباییهای رُخ، ژلف، خال، چشم، ابرو، و از این قبیل را در وجود معشوق خود شرح میدهد، در هر مورد جلوه‌ای خاص از آن انوار را در نظر دارد! اما هیچ یک از این عرفان‌شناسان نگفته‌اند که منظور از "**گناهگاه**" کدام نقطه و محل از جسم معشوق و کدام عضو از اعضای بدن وی میباشد و هنگامی که **خمینی** (طبق رباعی بالا که خطاب به **فاطمی** سروده شده است) هوس ارتکاب **گناه** به سرش زده است و آرزو مینماید که در محل "**گناهگاه**" معشوق به ارتکاب **گناه** مبادرت نماید، منظورش کدام جلوه از انوار حق؟ بوده است.

تا روی تو را دیدم و دیوانه شدم (ص ۲۲۰)  
 از هستی و هر چه هست بیگانه شدم  
بیخود شدم از خویشتن و خویشی‌ها  
تا هست ز یک جرعه پیمانیه شدم

راستی چرا عشق باید شخص را به اندازه‌ای دیوانه کند تا نسبت  
به هر چه که هست بیگانه شود و اصول قوم و خویشی و پدر و فرزندی را  
هم کنار بگذارد؟

دو بیت زیر از یک غزل شش بیتی انتخاب شده است:

### دریای عشق (ص ۵۸)

**غوغای عاشقان، رخ غماز دلبران**

**راز و نیازها همه در خانه من است؟**

...

**تا شد به زلف یار سر شانه آشنا**

**مسجود قدسیان همگی شانه من است**

آیا خوانندگان گرامی میتوانند موقعیت **فاطمی** را در زمانی که  
زلفش با سر شانه **خمینی** آشنا شده بوده است در نظر مجسم فرمایند؟

## کوتاه سخن که یار آمد؟!

غزل مستغنی التوصیف زیر را **خمینی** در تاریخ ۲۹ شعبان ۱۴۰۵

- ۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۴ سروده است:



### جلوهٔ جمال (ص ۹۵)

کوتاه سخن که یار آمد  
 با گیسوی مشکبار آمد  
بگشود در و نقاب برداشت  
 بی‌پرده نگر، نگار آمد  
 او بود و کسی نبود با او  
 بگفتا و غریب‌وار آمد  
بنشست و بنیست در ز اغیار  
 گزونی بی یار غار آمد  
 من محو جمال بی‌مشالش  
 او جلوه‌گر از کنار آمد  
برداشت حجاب از میانه  
 تا بر سر میکسار آمد  
 دنباله صبح لیل‌القدر  
 خور بارخ آشکار آمد  
 بگذار چراغ صبح گردید  
 خورشید جهانمدار آمد  
 بگذار قلم، بپیچ دفتر  
 کوتاه سخن، که یار آمد

تاریخ سرودن غزل بالا روزی است که ماه رمضان از روز بعد از آن شروع میشده است.

این غزل به تنهایی میتواند مبنای تهیهٔ یک فیلم داستانی قرار گیرد، زیرا هر بیت از آن به خوبی یک تابلوی کامل و یک صحنه از مراحل انجام آن شش‌بازی عارفانه را ترسیم کرده است.

مستی علم و عمل رخت بیست از سر من ( ص ۱۴۳ )  
**تا که از ساغر لبریز تو هشیار شدم؟!**

در میخانه گشائید به رویم شعب و روز ( ص ۱۴۲ )  
 که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم  
 جامعه زهد و ریا کردم و بر تن کردم  
**خرقه پیر خراباتی و هشیار شدم**

تشنه عشق تو هستم، باده جان بخش خواهم ( ص ۱۴۹ )  
 هر چه بینم، جز سراپی نیست، من آبی ندارم

سر خم باز کن و ساغر لبریزم ده ( ص ۶۶ )  
 که بجز تو سر پیمانه و پیمانش نیست

آتشی از عشق در جانم فکندی، خوش فکندی ( ص ۱۵۰ )  
 من که جز عشق تو آغازی و پایانی ندارم

بر لب کوئرم ای دوست ولسی تشنه لبم ( ص ۳۰۶ )  
 در کنار منی از هجر تو در تاب و تبم

ساغر از دست ظریف تو گناهی نبود ( ص ۱۰۹ )  
 جز سر کوی تو ای دوست پناهی نبود  
**آنکه از باده عشق تو لبی تازه نمود**  
 ملک هستی بر چشمش پر گاهی نبود

همه می‌زدگان هوش خود از کف دادند (ص ۸۲)  
 ساغر از دست روان بخش تو هشیارم کرد  
 باده از ساغر لبریز تو جاویدم ساخت  
 بوسه از خاک درت محرم اسرارم کرد

ساقی از آن خم پنهان که زیگانه نهان است (ص ۱۶۶)  
باده در ساغر ما ریز که ما محرم رازیم

از فتوحاتم نشد فتحی و از مصباح نوری (ص ۵۱)  
هر چه خواهم در درون جامه آن دلفریب است  
 جرعه‌ای می‌خواهم از جام تو تا بیهوش گردم  
 هوشمند از لذت این جرعه می‌بی‌نصیب است

در میخانه به رویم بگشوده است حریف (ص ۱۲۳)  
 ساغری از کف خود باز ده ای لاله‌عذار  
 خم می‌زنده، اگر ساغری از دست برفت  
 سر خم باز کن و عنقه ز جانم بردار

ساقی زدست یار به ما باده میدهد (ص ۶۴)  
 بر گیر می‌تو نیز زروی نکوی دوست

من خواستار جام می‌از دست دلبرم (ص ۱۵۱)  
 این راز با که گویم و این غم کجا برم  
 گر از سبوی عشق دهد یار جرعه‌ای  
 مستانه جان ز خرقه هستی در آورم

لذت عشق تو را جز عاشق محزون نداند (ص ۹۸)  
رنج لذت بخش هجران را بجز مجنون نداند

باده از دست لطیف تو در این فصل بهار (ص ۱۳۷)  
جان فزاید که در این فصل بهار آمده‌ایم

همبستر دلدار و ز هجرش به عذابیم (ص ۱۶۷)  
در وصل غریقیم و به هجران مدامیم

بردار کتاب از برم و جام می آور (ص ۱۶۸)  
تا آنچه که در جمع کتب نیست بجوییم

گر نباشی برم ای پردگی هرجائی؟! (ص ۴۱)  
ارزش قدس چو بال مگسی نیست مرا

ماه رمضان شد، می و میخانه بر افتاد (ص ۳۰۰)  
عشق و طرب و بادیه به وقت سحر افتاد

پنهان به سوی خانه دلدار بر شدم؟! (صفحه ۱۰۰)  
ترسم که محتسب غم من بر ملا کند  
آن یار گل‌گذار قدم زد به محفلم؟!  
تا کشف راز از دل این پارسا کند

کاش خمینی گفته بود که در چه ساعتی پنهانی به سوی  
خانه فاطمی رفته؟ آیا بعد از نیمه‌های شب نبوده است؟

طلوع صبح سعادت فرا رسد که شبش (صفحه ۱۰۵)  
یگانه یار به خلوت بداد اذن ورود!

طالع بخت در آن روز بر آید که شبش (صفحه ۸۶)  
یار تا صبح ورا [مرا] مونس و همدم باشد  
طرب ساغر درویش نفهمد صوفی  
باده از دست بتی گیر که محرم باشد[!]

گفتم به جان غمزده دیگر تو غم مخور (صفحه ۱۱۹)  
غم رخت بست و موسم عیش و طرب رسید  
دلدار من چو یوسف گمگشته باز گشت  
کنعان مرا ز روی دل ملتهب رسید

آنکه از جلوه رخسار چو ماهت پیش است! (صفحه ۷۹)  
بی گمان معجزه شقی قمر! باید کرد  
گر دو میگذره را! پیر به عشاق گشود  
پس از آن آرزوی فتوح و ظفر باید کرد

گر تیشه‌ات نباشد تا گوه بر کنی!! (صفحه ۱۲۹)  
فرهاد باش و در غم دلدار شاد باش

طرفه روزی که شبش با تو به پایان بردم!! ( صفحه ۱۴۴ )  
از پی حسرت آن مونس خمار شدم

گره از زلف خم اندر خم دلبر وا شد ( صفحه ۸۸ )  
زاهد پیر چو عشاق جوان رسوا شد

ساقی به روی من در میخانه باز کن ( صفحه ۱۷۱ )  
از درس و بحث و زهد و ریا بی نیاز کن

بوس و کنار دوست به جانم حیات داد!! ( صفحه ۱۲۲ )  
در هجر او نه بوس نصیب است و نی کنار

جام می ده که در آغوش بتی جا دارم!! ( صفحه ۱۶۲ )  
که از آن جایزه بر یوسف کنعان بدهم

سالها در صف ارباب عمائم بودم ( صفحه ۳۹ )  
تا به دلدار رسیدم، نکنم باز خطا

## ل - بررسی ارتباط عارفانه! و انگیزه‌های فاطمی و احمد خمینی در مسیر زمان

### ۱ - مهمترین انگیزه‌های احمد خمینی و فاطمی از سرگرم کردن خمینی

#### مقدمه - بهای وجدان فاطمی؟

بنجامین دیسرایلی، نخست وزیر مشهور انگلیس، قبل از آنکه به سیاست روی بیاورد به نویسندگی اشتغال داشته، و بطوری که شهرت دارد، همواره این نظر را ابراز میداشته است که: " هر وجدان را میتوان خرید ولی نرخ وجدانها با یکدیگر تفاوت دارد. "

ظاهراً مهمترین منظور وی از این بیان این بوده است که تمام زنها، بدون استثناء، قابل خرید و تصاحب میباشند و تنها نرخ راضی کردنشان با یکدیگر تفاوت دارد. گویا ملکه ویکتوریا که این نظر را شنیده بوده در یکی از ملاقاتهای خود با دیسرایلی به وی اعتراض کرده و پرسیده است که: آیا وجدان منم قابل خرید میباشد؟ رقی که شغل من بالاترین مقام در سر تا سر امپراطوری بریتانیای کبیر میباشد و هر آرزویی

که داشته‌ام و داشته باشم با وجود ثروت عظیمی که دارم بلافاصله دستور انجام را صادر میکنم، دیگر چه چیز و چه مبلغی میتواند مرا به قبول مسردی که دوستش ندارم و ادار سازد؟

**دیسرانیلی پاسخ میدهد: بلی حتی وجدان علیاحضرت ملکه هم**

**قابل خرید میباشد!**

**ملکه ویکتوریا سوال میکند: چطور؟**

**دیسرانیلی مبلغی نسبتاً قابل توجه بر زبان جاری میسازد و**

میپرسد که اگر این مبلغ را به شما بدهم و در مقابل از شما درخواست نامناسبی داشته باشم آیا قبول خواهید کرد؟ ملکه میگوید: خیرا

**دیسرانیلی مرتباً مبلغ را بالاتر و بالاتر میبرد و باز همان پاسخ را**

میشود.

**و حتی ملکه در مقابل پیشنهاد تمام ثروت دیسرانیلی باز هم**

پاسخ میدهد: خیرا

در آن زمان هنوز هندوستان توسط **کمانی هند شرقی** اداره میشده

و به علت مشکلاتی که وجود داشته رسماً به عنوان یکی از مستعمرات انگلستان شناخته نشده بوده است. در آخر **دیسرانیلی** سوال میکند که اگر

پیشنهاد تقدیم تاج امپراطوری هندوستان را همراه با عنوان " **پادشاه**

**انگلستان و ایرلند و امپراطری هندوستان** " به علیاحضرت بنمایم، آنوقت

چی؟ **ملکه ویکتوریا** کمی تأمل میکند و به فکر میرود و بعد پاسخی به این

مضمون میگوید: **ساکت باش که گمان میکنم مقاومت در هم شکسته شد!**

تا آنجا که میدانیم، **دیسرانیلی** در دومین دوره از نخست‌وزیری

خود که از ۱۸۷۴ تا ۱۸۸۰ بطول انجامیده، تاج و عنوان امپراطوری

هندوستان را ( در سال ۱۸۷۶ ) به **ملکه ویکتوریا** تقدیم داشته ولی از نقض



و یا ایفای به عهد **ملکه ویکتوریا** که در آن زمان ۵۷ سال داشته است مطلبی در تاریخ وجود ندارد

## اصل مطلب

ما در حال حاضر میتوانیم به نحوی قابل اطمینان بگوئیم که مهمترین انگیزه **فاطمی** و شوهرش، **حاج سید احمد آقا**، از سرگرم کردن **خمینی** تصاحب دهها میلیارد تومان پولهای بوده، که بدون حساب و کتاب و کوچکترین جوابگویی و بازخواست در اختیار **خمینی** قرار داشته و شاید مسائل دیگری از قبیل وادار کردن **خمینی** به تعیین **حاج سید احمد آقا** به جانشینی خودش نیز مورد توجه بوده است.

از خوانندگان گرامی تقاضا میشود با توجه به شرح حالی که در بالا راجع به خاندان **طباطبائی**، مخصوصاً در مورد **صادق طباطبائی**، برادر **فاطمی**، درج گردید اظهار نظر فرمایند که بهای واقعی وجدان خود **فاطمی** در شرایط عادی چه مبلغ بوده است؟ و بعد حدس بزنند که وی در برابر چه مبلغ عظیمی این وجدان را فروخته و آیا زنی از قماش **فاطمی** را سراغ دارید که در مقابل تصاحب یک دنیا ثروت حاضر به هر کاری نباشد؟

بطوری که همگان و مسلماً خوانندگان گرامی میدانند این **فاطمی** و شوهر وی در سالهای قبل از انقلاب از ثروت قابل توجهی برخوردار نبوده‌اند ولی این زن، در مدتی حدود پنج سال که به آموختن فلسفه عارفانه در نزد **خمینی** اشتغال داشته، به تنهایی و حتی قبل از مرگ شوهرش، در ردیف یکی از بزرگترین ثروتمندان جهان جای گرفته بوده است. از کجا؟

هم‌اکنون ما با توجه به ثروت عظیم **فاطمی** میتوانیم با قاطعیت وی را گرانبهارترین معشوقه عرفانی تاریخ جهان بنامیم، زیرا که او برای هر دقیقه از ساعاتی که با **خمینی** در خلوت بوده، صدها میلیون تومان پول از جیب مردم فقیر ایران دریافت نموده است.

## انواع نقدینگی تحت اختیار خمینی

ذیلاً به نحوی بسیار مختصر به شرح نقدینگی‌های عظیمی می‌پردازیم که در زمان شروع صحنه‌های ناگفتنی عرفانی؟، در اختیار **خمینی** قرار داشته و **فاطمی** به طمع رسیدن به آنها ابراز عشق را آغاز کرده بوده است:

### (الف) - وجوه به اصطلاح شرعی

تمام بستگان، همکاران، دوستان و آشنایانی که نویسنده این سطور دارد همگی به خوبی میدانند و تصدیق مینمایند که اینجانب همواره و از همان ابتدا از این **خمینی** عمامه‌دار متنفر بوده و با انقلاب شوم اسلامی نیز به سختی مخالفت ورزیده‌ام.

ولی با کمال تأسف باید تصدیق نمود که اکثریت عظیم مردم در آغاز آن انقلاب نامیمون فریب ریاکاریها و ظاهرسازیهای آن خدانشناس بیرحم را خورده بوده و به غلط گمان میکردند که وی در ردیف اولیاءالله قرار دارد و واقعاً نسبت به تمام روحانیون وقت **أَعْلَمُ** و **أَعْدَلُ** میباشد.

با این تصور نابجا و غلط تقریباً تمام شیعیان ثروتمند و مؤمن پولهایی را که به عنوان وجوه شرعی و سهم امام از درآمدهای خود جدا میکردند، همه را برای وی میفرستادند.

تا زمان استقرار رژیم جمهوری اسلامی در ایران کلیه وجوه شرعی از سوی هر یک از شیعیان ثروتمند و متدین برای مرجع تقلیدی که به نظر وی اعلم و اعدل بود فرستاده میشد و مراجع تقلید از محل این وجوه مخارج مربوط به حوزه‌های به اصطلاح علمیه، از قبیل شهریه روحانیون شیعه در شهرهای مختلف و طلاب و مدرسان آنان و هزینه تعمیر یا احداث مساجد و مدرسه‌های مذهبی و غیره را تأمین مینمودند. ولی از آن زمان به بعد تمام این هزینه‌ها همراه با صدها نوع هزینه جدید که ظاهراً برای پیشبرد مقاصد اسلام و هدفهای انقلاب ضروری بوده‌اند، همگی از محل درآمدهای عمومی کشور و از جیب ملت بدبخت ایران پرداخت شده‌اند و به اینجهت دیگر محلی برای خرج صدها میلیون تومان وجوه شرعی که در اختیار خمینی بوده وجود نداشته و هیچکس هم تا کنون دارای جرئت آن نبوده است که به حساب و کتاب این وجوه رسیدگی نماید.

البته بعد از مرگ خمینی و رسیدن آقا سیدعلی (که پیش از انقلاب به علی‌گدا شهرت داشته و پس از آن به علی‌چلاق مشهور شده است) به رهبری مسلمین جهان، چون هنوز هیچکس، حتی حامیان و طرفداران سرسخت وی، اَعْلَمِیَّت و اَعْدَلِیَّت او را در دنیای تشیع قبول ندارند و حتی وی را به عنوان آیت‌الله و مجتهد هم نمی‌پذیرند و تنها (و آنهم از نظر مصلحت شخصی و حفظ منافع فردی) وی را اولوالامر تلقی کرده و با این توجیه اطاعتش را بر خود واجب شمرده‌اند.

البته این توجیه مصلحتی، ثروتمندان متدین شیعه را قانع نکرده و موجب نشده است که آنان نیز بدهی‌های خود بابت خمس و سایر وجوه شرعیه را به این ولی‌فقیه قلابی و زورکی پردازند و به اینجهت باید گفت که این رهبر مسلمانان جهان! ثروت هنگفت و نجومی خود را از راههای دیگر به دست آورده، که یک قلم آن ده درصد از درآمد خالص نفت به عنوان سهم امام! بوده است.

## (ب) - اموال مصادره‌ای و بنیادها

در آغاز انقلاب شوم اسلامی ملایان پیروزمند همان حالی را داشتند که مسلمانان صدر اسلام در هزار و چهار صد پیش از آن به آن دچار شده بودند. یعنی ناگهان از خانه‌هایی زشت و دنیائی که هم‌اش فقر و نداری و بی‌چیزی بود به کاخ‌هایی مدرن و دنیائی زیبا که با بهترین لوازم زندگی و آسایش و مه‌رویان پری‌پیکر توأم بود دست یافتند. دنیای جدیدی که هم‌اش حاصل دسترنج دیگران بود و این انگلهای اجتماع در ایجاد آن کوچکترین نقشی نداشته و کمترین زحمتی متحمل نشده بودند.

اما مشکلی که در این زمان پیش آمده بود، این بود که به موجب روشی که در صدر اسلام وجود داشت، همینکه مسلمانان به سرزمینی که اهالی آن را مردمی غیرمسلمان تشکیل میدادند هجوم برده و آن را با جنگ به تصرف خود درمی‌آوردند، تمام اموال ارزشمندی که در آن سرزمین وجود داشت توسط فاتحان مسلمان به غنیمت گرفته میشد و تمام مردهای کافر که احیاناً از کشته شدن نجات یافته بودند همراه با تمام زنان و

کودکان آن سرزمین به اسارت درمی آمدند. به همین ترتیب هنگامی مسلمانان در زمان **عمر ابن خطاب** به ایران هجوم آورده و آن را با جنگ متصرف شدند این کشور سرزمین کفر محسوب میگردیده و تقریباً تمام اهالی آن زردشتی بوده اند.

اما چون کاخها و اموالی که در این انقلاب، به اصطلاح اسلامی، به تصرف آخوندان در آمده بود به کسانی تعلق داشت که اکثریتشان مسلمان بودند و حتی نماز و روزه بسیاری از آنان و زنان و فرزندانشان ترک نشده بود، لذا مردم از خود میپرسیدند که این آخوندان بر طبق کدام یک از اصول و مجوزهای اسلامی مرتباً این مسلمانان را می کشند، اموال مقتولان و فراریان مسلمان را مصادره مینمایند، در خانه های متعلق به آن مسلمانان ساکن میشوند و با همسرانشان، حتی گاهی پیش از عده شرعی آنان سهری شده باشد، همبستر میگردند!

در این زمان خمینی پا به میان گذاشته و در روز پنجشنبه ۹ اسفند ۱۳۵۷ که از تهران به قم رفته بوده، ضمن سخنرانی که در مدرسه فیضیه آن شهر به عمل آورده، علاوه بر انواع وعده های دروغ که به مردم ایران تحویل داد یکی از عجیبترین فتواهای جنایتکارانه خود را نیز صادر نموده است.

وی ضمن این سخنرانی رسماً اعلام کرده است که تمام املاک و دارائیهای خاندان پهلوی و تمام افرادی که به آن خاندان وابسته بوده اند، از غنائم اسلام به حساب می آید و هر چه را که مردم از آنان به دست آورده اند باید به او تحویل دهند تا برای مستضعفین و ینوایان مسکن ساخته شود.

پاسداران و مردم عادی که از این همه غنائم چیزهای قابل توجهی نصیبشان نشده بود تا تحویل دهند و چون تقریباً تمام گروه های متنفذ یا مسلح، اعم از چپ گرا یا غیر وابسته به باند خمینی که هر یک

بعضی از سازمانها و ساختمانهای دولتی و یا متعلق به درباریان و سایر ثروتمندان را همراه با وجوه و اموال منقول موجود در آنها تصرف کرده بودند، از مسائل مربوط به "غنائم" در اسلام آگاهی چندانی نداشتند، لذا حداقل مجبور شدند که اموال غیرمنقول مورد تصرف خود را به "بنیاد مستضعفان" که زیر نظر خمینی تشکیل شده بود تحویل بدهند.

اما، آخوندان مفتخور که از مقررات مربوط به "غنائم" در اسلام آگاهی داشتند، به خوبی میدانستند که این عنوان فقط به اموالی اطلاق میگردد که در جنگ و از کفار به دست آمده باشد و به خوبی دریافتند که با این فتوای خمینی تمام طرفداران رژیم پادشاهی کافر شناخته شده‌اند و نه تنها چهار پنجم اموالی که در تصرفشان قرار دارد متعلق به خودشان میباشد، بلکه چهار پنجم زنان و دختران این کفار نیز برای تصرف کنندگان در حکم کنیز محسوب میشوند. دیگر تمایل یا عدم تمایل آنان به بغل‌خوایی با صاحبانشان مطرح نیست و حتی صاحبانشان میتوانند آنان را بفروشند و یا به قتل برسانند!

با صدور همین فتوا بود که خانه‌های لوکس و مصادره شده در شمال شهر تهران ( و در سرتاسر ایران ) شرعاً از حالت غصبی خارج شد و تصاحب و سکونت در آنها و وضو و غسل و پختن غذا با آبهای آنها برای تصرف کنندگانشان به صورت مشروع و حلال درآمد و دیگر نمازخوانی و سایر عبادات در آنها هم از سوی خداوند متعال مورد پذیرش قرار گرفت!

در آن روزگار، مردم ایران جسته و گریخته میشنیدند که هر یک از این حکام دستار بند یک یا چند تن از زیباترین زنان و دختران رجمال و افسران اعدام شده یا فراری را تصرف کرده‌اند و در آغاز بر این گمان بودند

که این تصرفها به صورت عقد دائم یا منقطع انجام شده است اما با ناپاوری میشنیدند که این وهبران اسلام! نه تنها از این زنان بخت برگشته در مجالس خوشگذرانی شبانه به صورت وسائل عیش و نوش استفاده میکنند، بلکه مرتباً آنان را با یکدیگر معارضه هم مینمایند و حتی بی آنکه عده شرعی هر یک بعد از هر بغل خوابی سپری شده باشد غالباً وی را به زور وادار مینمایند که در یک شب با چند نفر هم بستر شود!

البته مردم نمیدانستند که این زنان به موجب فتوای خمینی، به شرح زیر، حکم گنیز و غنیمت جنگی را پیدا کرده‌اند و این کارها کاملاً حلال و مشروع است و باز هم گلی به جمال دیگر دولت‌مردان جمهوری اسلامی که به اندازه ولی فقیه، وقیح بی‌رحم و جنایتکار نبودند و موافقت کردند، به تدریج که سن این زنان غنیمتی! بالا میرود و دستاربندان حاکم، با وجود آنهمه زن جوان و زیبا که با شهید شدن شوهرانشان در جنگ ایران و عراق بیوه شده و در اختیار آنان قرار گرفته بودند، از این گنیزان قدیمی دلزده میشوند، برای هر یک در یکی از مجتمع‌های مصادره شده یک آپارتمان کوچک در نظر بگیرند و مختصر حقوق بخور و نمیری نیز به هر یک پرداخت نمایند!

اینک قسمتی از فتوای جنایتکارانه خمینی در این رابطه:  
 ... ما بسیاری کارها در پیش داریم که باید من بعضی از آنها را برای شما عرض کنم.  
 من در این آخر که میخواستم از تهران خارج شوم دستور دارم که تمام املاک و دارائی سلسله منجوس بهلوی و تمام دارائی آن اشخاص که وابسته به او بودند و این ملت را چاییدند، مصادره شود، برای طبقه ضعیف مسکن ساخته شود.

سر تا سر ایران برای شما مسکن میسازیم. همین دارائی شاه سابق و خواهر و برادرش برای آباد کردن یک مملکت کافی است. ما عمل میکنیم، حرف نمیزنیم.

تمام کمیته‌هایی که در تمام اطراف ایران هست موظفند آنچه به دست آمده، از مخازن ایران - هر چه که اینها بردند و مخفی کردند و اتباع آنها بردند و مخفی کردند - آنها که به دست آمده است به بانکی که شماره‌اش را بعد تعیین میکنم تحویل بدهند که برای کارگراها - برای مستضعفین و برای بینوایان هم خانه بسازند و هم زندگی آنها را مرفه کنند.

علاوه بر اینکه زندگی مادی شما را میخواهیم مرفه بشود، زندگی معنوی شما را هم میخواهیم مرفه کنیم. شما به معنویات احتیاج دارید. معنویات شما را اینها بردند.

دلخوش نباشید که تنها مسکن میسازیم، آب و برق را برای طبقه مستمند مجانی میکنیم. اتوبوس را برای طبقه مستمند مجانی میکنیم...

**این دارائی از غنایم اسلام است و مال ملت و مستضعفین است و من امر کردم به مستضعفین بدهند و خواهند داد و پس از این هم تخفیفاتی دیگر در امور حاصل خواهد شد، لیکن قدری باید تأمل کنید. به این نغمه‌های باطل گوش نکنید. آنها حرف میزنند، ما عمل میکنیم...**

( روزنامه اطلاعات مورخ شنبه ۱۲ اسفند ۱۳۵۷ - صفحه ۳ ستون ۱ )

در هر حال، همانطور که گفته شد، با صدور این حکم تمام اموال غیر منقول که مستقیماً در اختیار آخوندان نبود بلکه توسط سازمانهای غیر وابسته به دولت، اعم از مذهبی، نیمه مذهبی و یا غیرمذهبی و یا حتی کمیته‌های انقلاب تصرف و مصادره شده بود در اختیار بنیاد مستضعفان قرار گرفت. بنیادی که میلیاردها تومان درآمد سالیانه دارد که حتی یکشاهی از آن هم وارد بودجه کشور نمیشود و هیچکس نمیداند که **ولی امر**



مسلمین جهان و سایر ملایان حاکم چه گونه اینهمه پول را ملاحظور!!  
مینمایند؟

## (ج) - حساب ۱۰۰ امام

هنوز یک ماه از پیروزی انقلاب شوم اسلامی نگذشته بود که خمینی به فکر سوءاستفاده‌ای عظیم از شهرت کاذب خود، که واقعاً تا آن زمان بی‌نظیر و یا حداقل کم‌نظیر بود، افتاده و به این منظور اعلامیه‌ای صادر کرده است که ما ذیلاً همین آن را از روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۸۲۶ (سه‌شنبه ۲۱ فروردین ۱۳۵۸) نقل مینمائیم:

دوشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۵۸

### اعلامیه

در رژیم منفور پهلوی مسئله مسکن یکی از مصیبت‌بارترین مشکلات اجتماعی مردم ما بود. بسیاری از مردم در اسارت تهیه یک قطعه زمین بودند. چه بسا تمام عمرشان را زیر بار بانکها و سودجویان و غارتگران بسر میبردند تا بتوانند پناهگاهی را برای خود و فرزندان‌شان دست و پا کنند.

قشر عظیمی از مستضعفان جامعه هم بکلی از داشتن خانه محروم بودند و در زوایای بیخوله‌ها و اتاقکهای تنگ و تاریک و خرابه‌ها بسر میبردند و چه بسا قسمت مهمی از درآمد ناچیزشان را بایستی برای اجاره آن بپردازند و این میراث شوم برای ملت ما باقیمانده و اکنون جامعه ما با چنین مصیبتی دست به گریبان است.

نظام اسلامی چنین ظلم و تبعیضی را تحمل نخواهد کرد و این از حداقل حقوق هر فرد است که باید مسکن داشته باشد. مشکل زمین باید حل شود و همه بندگان محروم خدا باید از این موهبت الهی استفاده کنند. همه محرومان باید خانه داشته باشند. هیچکس در هیچ گوشه مملکت نباید از داشتن خانه محروم باشد. بر دولت اسلامی است که برای این مسئله مهم چاره‌ای بیندیشد و بر همه مردم است که در این مورد همکاری کنند.

**اینجانب حسابی به شماره ۱۰۰/ - در تمام شعب بانک ملی افتتاح کرده و از همه کسانی که توانائی مالی دارند دعوت میکنم که برای کمک به خانه‌سازی برای محرومان به این حساب پول واریز کنند.**

و در هر محل از بین افراد صالح و مورد اعتماد گروهی حداقل مرکب از سه نفر از مهندسان و کارشناسان شهرسازی و یک نفر روحانی و یک نفر نماینده دولت انتخاب شوند و با صرفه‌جویی و دقت کامل خانه‌های ارزان‌قیمتی بسازند و در اختیار مردمان قرار دهند و در این طرح به هیچوجه پولی در برابر خرید زمین پرداخت نشود. من امیدوارم همه کسانی که زمین‌های وسیعی در اختیار دارند به این امر مهم اسلامی کمک کنند و زمینها را در مناطق مرغوب و قابل سکونت در اختیار این طرح بگذارند و نیز هر کس که توانائی دارد در تأمین انواع مصالح ساختمانی به این خدمت اسلامی کمک کند و نیروی کار و کارگری بطور وسیع بکار آفتد و دولت نیز تصمیمات لازم را در تأمین آب و برق و اسفالت و وسائل ایاب و ذهاب و مدرسه و درمانگاه و دیگر نیازمندیهای عمومی فراهم سازد.

\*\*\*\*\*

این اعلامیه شاهکاری عظیم در جهت سوءاستفاده از اعتماد و اطمینان مردم ایران بود (که میتوان آن را **فیرونک امامکارانه** نام نهاد). بطوری که ملاحظه میشود خمینی در این اعلامیه از مردم خواسته است که پولهای خود برای خانه‌سازی به حساب شماره ۱۰۰ که

در تمام شعب بانک ملی به نام خود وی باز شده است و اریز نمایند! ولی از تمام کسانی که زمینهای وسیعی در مناطق مرغوب و قابل سکونت در اختیار دارند خواسته است که این زمینها را به طور مجانی برای این امر خیر اختصاص دهند و نیز از هر کس که توانائی دارد خواسته است که در تأمین انواع مصالح ساختمانی به این خدمت اسلامی کمک نماید و نیروی کار و کارگری را بطور وسیع بکار بیاندازند و در خاتمه دولت را موظف ساخته است که تصمیمات لازم را در تأمین آب و برق و اسفالت و وسائل ایاب و ذهاب و مدرسه و درمانگاه و دیگر نیازمندیهای عمومی فراهم سازد.

خلاصه اینکه زمین و مصالح ساختمانی را دیگران تأمین کنند و نیروی کار و کارگری را ( دولت و دیگران ) بطور وسیع به کار بیاندازند و تمام مخارج تأمین آب و برق و اسفالت و وسائل و ایاب و ذهاب و مدرسه و درمانگاه و دیگر نیازمندیهای عمومی را دولت بپردازد تا برای تمام محرومان خانه بسازند **ولی تمام پولهای نقد را بدون اینکه محل مصرف خاصی داشته باشد به حساب ۱۰۰ به نام خمینی و اریز کنند!**

و بطوری میدانیم تا کنون فقط قسمت اول اعلامیه خمینی یعنی دریافت میلیاردها تومان پول از مردم عملی شده ولی تا زمان زنده بودن خمینی قسمت عمده آنها صرف فاطمی و میلیاردر شدن این عروس زیبا و سایر افراد خانواده خمینی شده است و در هر حال تا کنون هیچکس از میزان وجوهی که خمینی از این طریق دریافت کرده بوده و اینکه این وجوه به کجا رفته و در چه محلی به مصرف رسیده است کوچکترین اطلاعی ندارد. در حال حاضر هم کسی نمیداند وجوهی که هنوز هم مردم به زور و به اجبار به این حساب میریزند به کجا میرود؟

## (د) - وجوه دولتی

با پیروزی انقلاب نکتت‌بار اسلامی در ایران، **خمينی** به نحوی کاملاً بی‌سابقه، به صورت عالیترین قدرت و نیروئی که بالاتر از قوای سه‌گانه کشور بود، در صحنهٔ سیاسی ایران ظاهر گردید.

وی به عنوان اولین قدم به تعیین رئیس قوهٔ مجریه اقدام کرد و سایر مسئولان درجهٔ اول امور نیز یا منصوب مستقیم خود او بودند و یا به صورت سلسله مراتب از سوی منصوبان او تعیین شدند و بعلاوه همان **خمينی** جمعی را تعیین نمود که به عنوان شورای انقلاب موقتاً به قانون‌گذاری پردازند.

در چنین شرایطی که هیچکس اجازه و اختیار و یا قدرت ابراز وجود و چون و چرا در مقابل اوامر **خمينی** را نداشته است، هر چند روز یک بار، **حاج احمد آقا** با یک اتومبیل ضد گلوله، در حالی که چند اتومبیل ضد گلولهٔ دیگر به عنوان محافظ در جلو و عقب اتومبیل وی و تعدادی پاسدار مسلح موتورسوار نیز پیشاپیش آنان در حرکت بودند و علاوه بر همهٔ اینها، اتومبیل دیگری آژیرکشان در جلوی همه حرکت میکرد، به بانک مرکزی میرفته و با تسلیم یک قطعه چک که **ظاهراً** امضای **خمينی** در پای آن بوده چندین میلیون تومان پول برای مخارج دفتر و بیت **خمينی** دریافت میکرده و برمیگشته است.

بهاغهٔ ظاهری دریافت آنهمه پول این بوده که حضرت **خمينی** مجبور است به سازمانهای عام‌المنفعه و خیریه، که بودجهٔ کسافی ندارند و

نیز به صدها نفر افراد مستضعف و نیازمند که به وی مراجعه میکنند و همچنین به امور دیگری که خودش مصلحت و مقتضی میداند، کمک نماید. البته هیچکس اجازه و جرئت مطالبه صورت حساب در مورد محل مصرف این وجوه از **خمینی** را نداشته است و هنوز هم کسی نمیداند که این صدها میلیون تومان پول به کجا رفته و نیز آیا امضای موجود در ذیل آن چکها واقعاً متعلق به او بوده است یا خیر؟

## سرنوشت نامعلوم آنهمه نقدینگی؟

در اینکه **حاج احمد آقا** قسمت مهمی از انواع وجوهی را که در اختیار **خمینی** قرار داشته (چه با اطلاع و اجازه **خمینی** و چه بی اطلاع وی - چه قبل از مرگ و چه بعد از مرگ او) تصرف کرده است تردیدی وجود ندارد ولی نمیدانیم که چه مقدار از آن به تصرف **فاطمی جان** درآمده و یا اینکه **فاطمی جان** در ایجاد مسیر مطلوب برای سرازیر شدن آنهمه پول به سوی جیب گشاد **حاج احمد آقا** چه نقشی داشته است؟

ولی گویا چندی بعد از مرگ **خمینی** مبلغی بسیار ناچیز، برای **شورای مدیریت حوزه مذهبی قم** ارسال داشته و وانمود کرده اند که این مبلغ ناچیز، تمام وجوهی میباشد که از **خمینی** باقیمانده است!!

**آیت الله منتظری** این مطلب را چنین شرح داده است:

... [در ادامه یک پاسخ در مورد وصیت نامه **خمینی**] یک نامه دیگر هم من از ایشان داشتم که الآن هم آن را دارم که در آن نوشته اند: پس از مرگ من پولهای من در اختیار چهار نفر باشد. یکی از آنها من هستم و دیگران آقایان [مرتضی] پسندیده و **حاج آقا باقر سلطانی** و **حاج آقا مرتضی حائری** میباشند.

س - با توجه به این نامه و وصیت حضرت امام مبنی بر اینکه پولهای ایشان در اختیار شما چهار نفر قرار گیرد. آیا پس از رحلت ایشان به این وصیتنامه عمل شد و پولهای ایشان در اختیار شما قرار گرفت یا خیر؟

ج - خیر، پس از رحلت ایشان نه به من مراجعه شد و نه پولی در اختیار من قرار گرفت و ظاهراً در اختیار شورای مدیریت حوزه قرار گرفت.

( خاطرات آیت الله حسینعلی منتظری - شرکت کتاب - صفحه ۲۸۹ )

## ۲ - مخفی نگاه داشتن اشعار از احمد خمینی

هر زن متأهل، هر روز به نحوی کاملاً عادی، در جهت انجام امور مختلف و روزمره، و انجام کارهایی از قبیل خرید مایحتاج زندگی خود و خانواده، و یا اجرای وظایف شغلی و یا انجام سایر امور با مردان مختلفی سر و کار دارد و به اقتضای هر یک از این امور مجبور است که به بعضی مردها مراجعه نماید، با آنها تماس و ارتباط موقت یا مستمر و طولانی برقرار سازد و یا مورد مراجعه قرار گیرد.

معمولاً هیچ یک از این زنان ضرورتی نمیینند که این روابط و مراجعات خود را از سایر مردم، مخصوصاً از شوهر خود مخفی سازند. ولی هرگاه در یکی از این روابط کوچکترین خطائی از زنی سر زده باشد، آنوقت مسلماً متهای کوشش خود را به کار میبرد تا هیچکس کوچکترین آگاهی از آن خطا به دست نیآورد.

فاطمی که در خانه‌ای متصل به محل سکونت خمینی، و یا به اصطلاح بیت امام، زندگی میکرد، از همان آغاز تشکیل جلسات درس

ظاهراً بیست دقیقه‌ای دریافته است که تصاحب میلیاردها تومان پول مردم ایران به همین آسانی و با همین ارتباط عادی معلم و شاگردی و یا نسبت هروس و پدر شوهری امکان پذیر نیست و به خوبی دریافته است که:

**در دل دوست به هر حيله رهي بايد كرد**

**طاعت از دست نيايد گنهي بايد كرد**

تنظیم رباعیات و اشعاری که **خاطی** برای **فاطمی** سروده است، بر حسب تاریخ سروده شدن آنها و بررسی آنها، تا اندازه زیادی تحولات روابط عارفانه! آن دو نفر و پیشرفتهای آن روابط را روشن میسازد.

یکی از نکات قابل توجه در مورد روابط عارفانه مزبور این است که **فاطمی** به مدتی در حدود ۳۲ ماه رباعی گونی‌ها و غزلسرائیهای عاشقانه **خاطی** خطاب به خود را، از همه کس حتی از شوهر خود مخفی نگاه داشته بوده است.

این مدت طولانی و ۳۲ ماهه که از اردیبهشت ۱۳۶۳ (تاریخ سرودن اولین رباعی) تا آذر ماه ۱۳۶۵ (زمان افشای قسمتی از راز شعر گونی) به طول انجامیده است به نوبه خود به دو مرحله کاملاً متمایز و مشخص تقسیم میشود.

**مرحله اول** دورانی است که در ابتدای آن، رعایت اصول اخلاقی و اسلامی، احترام بزرگ و کوچکی، شرم و حیای هروس و پدر شوهری، رودربایستی‌های ناشی از ریاکاری، و موارد دیگری از این قبیل وجود داشته ولی به تدریج و روز به روز و هر روز بیش از روز پیش کنار گذاشته شده‌اند تا جایی که در آخر این دوران چیزی از آنها باقی نبوده است.

این دوران تا جمادی‌الثانی ۱۴۰۵ - اسفند ۱۳۶۳ (به مدتی در حدود ده ماه) به طول انجامیده و در تمام این مدت، **خاطی** منحصرأ به

رباعی گونی برای فاطمی اشتغال داشته است. بررسی این رباعیها بر حسب تاریخ سرودن آنها نشان دهنده تحول آن ارتباط عارفانه در مسیر زمان و پیشرفت آن دو نفر در جهت کنار گذاشتن اصول و خصوصیات مزبور میباشد.

در جمادی الثانی ۱۴۰۵ و به احتمال قوی در بیستمین روز آن ماه که روز تولد خاطمی بشمار میرفته، خاطمی یک رباعی وصفالحال برای فاطمی سروده، که در آن به قول خودش، برای اینکه از یک جرعه پیمانیه مست شود از قالب خود خارج شده و همه چیز، حتی خود، و همراه با آن تمام خویشی‌ها، یعنی نسبتهای خویشاوندی را فراموش کرده است. این رباعی که باید آن را خاتم الرباعیات نامید، به شرح زیر میباشد:

### بیگانه خویش (ص ۲۲۰)

تا روی تو را دیدم و دیوانه شدم  
 از هستی و هر چه هست بیگانه شدم  
بیخود شدم از خویشتن و خویشی‌ها  
تا هست ز یک جرعه پیمانیه شدم

مقایسه این رباعی با اولین رباعی نشان میدهد که این دو نفر در ارتباط عرفانی! خود در مدت ده ماه تا چه اندازه پیشرفت کرده بودند.

مرحله دوم مربوط به بقیه دوران آن ارتباط عارفانه! میباشد که تا پایان اسفند ماه ۱۳۶۷ به طول انجامیده است.



این دوران اختصاص به غزلسرائی عارفانه داشته و بیت بیت این غزلها از زبان عاشقی است شیدا و بی پروا خطاب به معشوقه‌ای زیبا و دلفریب ( که ما در حال حاضر به یقین و با اطمینان کامل او را میشناسیم ). تعدادی از آن ایات با صراحت تمام و بدون شرم و خجالت، خطاب به آن معشوق، در شرح علاقه به وصال او با تماسهای جسمی و یا به روشنی در وصف اینقییل تماسها و یا حداقل در شرح دیدارهای شادی بخش خود با آن معشوق سروده شده‌اند.

### ۳ - علاقه شدید احمد خمینی

#### به سرگرم بودن خاطی با فاطمی

بطوری که میدانیم در سالهای آخر عمر خمینی، پسر وی حاج احمد آقا واسطه تماس وی با دیگران بوده و در هر مورد، حتی در موارد فوری و ضروری هم که اولیاء امور دولت از خمینی کسب تکلیف میکرده‌اند، وی نامه‌های واصله را از دفتر امام دریافت میکرده و پاسخهای کتبی و امضاء شده خمینی را برای ارسال به سوال کنندگان به همان دفتر تحویل میداده است.

و اکنون تقریباً ثابت شده است که در آن سالها، حاج احمد آقا تحت تأثیر و یا با تحریک و تشویق رفسنجانی و خامنه‌ای از برقراری هرگونه تماس خمینی با دیگران جلوگیری میکرده و تمام پاسخها و دستورات مهم، و ظاهراً صادره از سوی خمینی را با مشورت همان دو نفر، و بیشتر با رفسنجانی، تهیه، امضاء و ابلاغ مینموده است.

**آیت‌الله منتظری** در این رابطه چنین گفته است:

... در این اواخر ایشان [خمینی] بیمار بودند. سرطان داشتند. اعصابشان ناراحت بود و تقریباً از مردم منعزل شده بودند. یکی از افرادی که با من مربوط است و با آقای فلاحیان، قائم مقام وقت وزارت اطلاعات، هم مربوط بود، نقل میکرد که آقای فلاحیان گفت:

این یکی دو سال آخر ما هر کاری با امام داشتیم، با احمد آقا حل میکردیم و به اسم امام منعکس میکردیم. ما اصلاً دسترسی به امام نداشتیم. میرفتیم با احمد آقا مطرح میکردیم و بعد می‌آمدیم به نام امام مطرح میکردیم. واقع مطلب این بود و بسیاری از مواقع از نام امام سوءاستفاده میشد.

( خاطرات حسینعلی منتظری - شرکت کتاب - صفحه ۳۶۹ )

حال ای خواننده گرامی در عالم خیال تصور کن که حاج احمد آقا در چنین شرایطی چقدر و تا چه اندازه علاقه داشته است که فاطمی بتواند هر چه بیشتر و حتی الامکان در تمام اوقات، به هر وسیله که میتواند سر خمینی را گرم نگاه دارد و خودش تا چه اندازه همسر خود را در برقراری این سرگرمی تشویق و ترغیب میکرده است؟ مخصوصاً اینکه این سرگرمی موجبات انتفال میلیاردها تومان پول از خانه فاطمی به خانه وی را نیز فراهم ساخته است.

#### ۴ - افشای قسمتی از اسرار نهانی

بطوری که دیدیم در پیشگفتار فاطمی بر اشعار فاطمی چنین نوشته

شده بود:

... روزها میگذشت و امام بهای خواهشهای متمسسانه‌ام را هر از چند گاه با غزلی یا نوشته‌ای می‌پرداختند.

در این مرحله بود که دیگر هیچ درنگی را روا نداشتم. نخست مجموعه رباعیها را به همسر احمد نشان دادم [فقط رباعیات؟ غزلیات نه؟] که او نیز با شوقی وافر مرا به پی‌گیری امر واداشت. سپس دفتری خدمت امام بردم و از ایشان تقاضا کردم به تناسب حال، سروده‌ها، نصایح و اشارات عارفانه خود را در آن دفتر مرقوم دارند...

بطور یقین، اعتراف فاطمی، به شرح بالا، در یکی از زمانهائی به عمل آمده که احمد خمینی، همسر خود را به کوشش هر چه بیشتر در جهت طولانی‌تر ساختن مدت سرگرم نمودن پدر خود تشویق میکرده است. و بطوری در همان متن ملاحظه میشود، باز هم فاطمی جرئت نشان دادن غزلهای عاشقانه عارفانه را نداشته و فقط رباعی‌های سروده شده توسط خاطمی را که مربوط به دوران وجود شرم و حیا و رودربایستی بین وی و خاطمی بوده به شوهر خود نشان داده ولی در هر حال روشن ساخته است که وی برای سرگرم ساختن خاطمی مجبور میباشد که تا اندازه‌ای طعم عشق‌بازی عرفانی! را به خاطمی بچشاند.

طیعی است احمد خمینی در شرایطی که: اولاً از تمام اسرار و حقایق آگاهی نیافته و ثانیاً گمان میکرده است که تیشه کند پدر هشتاد و چند ساله‌اش قدرت نفوذ در کوه دلدار را ندارد! نه تنها مخالفتی با ادامه ارتباط به عمل نیاورده بلکه همانطور که فاطمی در بالا گفته وی را با شوقی وافر به پی‌گیری امر واداشته است.

هرگاه فاطمی بجای خاطمی، با مردی جوان و بیگانه ولی به منظور تصاحب میلیاردها تومان پول ارتباط کامل برقرار میکرد و احمد خمینی هم

از تمام حقایق امور آگاهی مییافت باز هم گمان نمیرود که بهای وجدان  
وی به میزانی بوده که در این مورد اعتراضی به عمل می آورده است!

ادامه بی فاصله متن بالا در پیشگفتار فاطمی چنین است:

... و چنین بود که آن کریم درخواست مرا اجابت کرد و از خوان  
معرفت و کرامت خویشش توشه‌ای نصیبم فرمود و مرا مکتوبی  
بخشید که به غزلی ختم میشد و جواب مثبتی به درخواست مصراة  
من بود ...

توشه‌ای که **خاطمی** به شرح بالا، در دفتر **فاطمی** نصیب وی فرموده،  
با یک غزل ۹ بیتی ختم شده است که دارای تاریخ ربیع‌الثانی ۱۴۰۷ - آذر  
۱۳۶۵ میباشد.

ذیلاً فقط دو بیت از آن غزل به منظور آشنائی خوانندگان گرامی با  
پیشرفت روابط عرفانی مورد بحث در زمان افشای آن روابط، نقل میشود و  
درخواست مینماید که آن را با اولین رباعی‌هائی که **خاطمی** سروده بوده  
است، مقایسه نمایند:

**عاشقم عاشق و جز وصل تو درمانش نیست**

**کیست زین آتش افروخته در جانش نیست**

...

**سر خم باز کن و ساعر لبریزم ده**

**که بجز تو سر پیمانه و پیمانش نیست**

( باده عشق - مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی - صفحات ۱۷ و ۱۸ )

## شرحی از واقعه اوشین

### در این دوران

در اینجا بی‌مناسبت نمیدانند، که به صورت معترضه واقعه جالب و در عین حال تأثرانگیزی را که در بهمن‌ماه ۱۳۶۷ (یعنی در همان ماهی که خمینی در تمام ساعات شبانه‌روز به سرودن اشعار عاشقانه عرفانی اشتغال داشته و جمعیاً ۱۵ غزل و یک رباعی با ۹۷ بیت برای فاطمه طباطبائی، معشوقه زیبای روحانی خود سروده بوده و علاوه بر آنها یک ترجیح‌بند ۴۹ بیتی عرفانی نیز سروده و با سرودن جمعیاً ۱۴۶ بیت، یعنی بطور متوسط، ۵ بیت برای هر روز رکورد جدیدی در تاریخ ادبیات ایران باقی گذاشته) اتفاق افتاده است، یادآوری نماید.

این واقعه در ارتباط با یک سریال تلویزیونی ژاپنسی، در شرح زندگی زنی زیبا، شاید در طبقه‌ای پائینتر از متوسط، به نام اوشین، بوده که به مدتی طولانی از تلویزیون ملی سابقا پخش میشده است.

وی طرف عشق مردی بازرگان از طبقه اشراف قرار میگیرد و بنا به درخواست آن مرد با وی ازدواج میکند.

نویسنده این سطور تعدادی از سریالهای مزبور را دیده است و تا آنجا که میتواند بخاطر بیاورد، مادر آن مرد، که در شهری دیگر زندگی میکرده، زنی بسیار مقتدر و تسلط طلب و تا حدی هم بدجنس بوده و در حقیقت ریلست خانواده خود را به عهده داشته است و چون پسر وی این ازدواج را با زنی پائینتر از طبقه خانوادگی آنان و بدون کسب اجازه از وی

انجام داده بوده، لذا از همان ابتدا با فرزند خود و این ازدواج به مخالفت برخاسته است.

مثل اینکه آن مرد در کارهای تجاری خود بد می آورد و ورشکست میشود. و بعد هم چون نمیتواند از کمکهای مالی خانواده برخوردار شود با بیکاری و بی پولی دست به گریبان میگردد.

از اینجا به بعد، فعالیتها، تلاشها و زحمات این زن فداکار برای کمک به شوهر و اداره زندگی مشترکشان آغاز میگردد. اما متأسفانه این تلاشهای خستگی ناپذیر و شبانه روزی با بدبختیها و ناملایمات غسیر منتظره روبرو میشود. مثلاً خیاطخانه ای که وی با تحمل زحمات طاقت فرسا به وجود آورده بود، در اثر زلزله ای شدید نابود میگردد و بالاخره اوشین بنا بر تمایل شوهرش مجبور میشود که به زندگی در کنار مادر شوهر رضایت دهد.

اوشین در خانه مادر شوهر با انواع بی احترامی ها و بد رفتاری ها روبرو میگردد و بخاطر علاقه ای که به شوهر خود داشته، همه ناملایمات را تحمل مینماید. بچه دار شدن وی بر ناراحتی های وی و بد رفتاری های مادر شوهر می افزاید و بالاخره شوهرش هم فوت میکند و وی برای امرار معاش و ادامه زندگی خود و فرزندانش، به دنبال کاری شرافتمندانه به هر جا که میشناخته سر میزند و به هر کس و ناکسی متوسل میگردد و حتی تا آنجا که بخاطر دارم به ماهی فروشی در کنار میدان خرده فروشان میردازد.

خلاصه اینکه این زن وفادار و فداکار از آغاز ازدواج روی خوش در زندگی ندید و نیز لحظه ای از تلاش و فعالیت در راه سعادت خود و خانواده اش باز نایستاد و از شکستهای پی در پی مأیوس نگردید و اگر شوهر وی نیز در دوران زندگی به فعالیت و کوششی دست زد، همه اش در

اثر تشویق و در ادامه فعالیت‌های زنش، یعنی اوشین، بود. هر چند که مسلماً داستان اوشین بطور تخیلی و برای سریال تلویزیونی ساخته شده بود ولی اگر هر زنی بتواند آنهمه فداکاری و گذشت منطقی و تحمل و تلاش متکی به تدبیر را در خانواده خود داشته باشد، بدون تردید شوهر و سایر اعضای خانواده‌اش در محدوده امکانات خانواده و مقتضیات جامعه، حتی با وجود وقوع حوادث و تصادفات غیر منتظره و ناخوش آیند، از حداکثر سعادت ممکن برخوردار خواهند گردید.

### اینک شرح واقعه

**رادیوی جمهوری اسلامی ایران** در سال ۱۴۰۹ قمری برای "روز زن" (بیستم جمادی الثانی، روز تولد مشترک حضرت زهرا (س) و حضرت خمینی، رهبر مسلمانان جهان)، برنامه‌ی ویژه‌ای داشته که شامل یک گزارش رادیویی هم بوده که توسط خبرگزار رادیو، ظاهراً از مصاحبه با تعدادی از زنان رهگذر و ناشناس در کوچه و خیابان تهیه شده بوده است. خبرگزار رادیو از زنان مورد مصاحبه سئوالاتی به این مضمون به عمل می‌آورده است:

**به نظر شما، یک زن مسلمان ایرانی باید در زندگی دارای چه خصوصیتی باشد؟ و کدام زن را سرمشق خود قرار دهد؟**  
 لازم به گفتن نیست که اکثر پاسخ‌دهندگان مجبور بوده‌اند، به عنوان نظر خود، برای زن مسلمان ایرانی داشتن خصوصیتی را ذکر کنند که البته تدبیر، انجام واجبات و مستحبات اسلامی،

خودداری از انجام منساهی، اطاعت از شوهر، رعایت حجاب اسلامی، خانه‌داری و از این قبیل از مهمترین آنها بوده است. و در مورد زنی هم که باید سرمشق زنان قرار گیرد، همگی بدون استثناء مجبور بوده‌اند بگویند: **حضرت فاطمه زهرا، سلام‌الله علیها، سرور زنان عالم.**

اما گویا یکی از زنان پاسخی به این مضمون داده بود:

‘به نظر من زن ایرانی باید اوشین را سرمشق خود در زندگی قرار دهد و وفاداری به شوهر و تلاش و کوشش و فداکاری برای خانواده را از او بیاموزد.’

این پاسخ از نظر اولیاء رژیم جمهوری اسلامی، مخصوصاً حضرت! خمینی بنیانگذار این رژیم، به عنوان توهین به حضرت فاطمه زهرا تلقی شده است. زیرا از نظر آنان هر زن مسلمان باید، ولو به دروغ و فقط با زبان، بگوید که تنها حضرت فاطمه را الگوی خود در زندگی قرار میدهد.

با این طرز فکر مسلماً قبول اوشین به عنوان الگو برای زنان مسلمان ایران توهین به حضرت فاطمه میباشد و زنی که در یک کشور مسلمان، اوشین را بر ایشان ترجیح داده، است باید فوراً به قتل برسد!!  
روز بعد از پخش گزارش رادیونی مزبور، خمینی نامه‌ای خطاب به محمد هاشمی، مدیر عامل صدا و سیما جمهوری اسلامی صادر فرموده‌اند که عین متن آن به شرح صفحه بعد میباشد:



## بسمه تعالی

آقای محمد هاشمی

مدیر عامل صدا و سیما جمهوری اسلامی

با کمال تأسف و تأثر روز گذشته از صدای جمهوری اسلامی مطلبی  
پخش گردیده است که انسان شرم دارد بازگو نماید.  
فردی که این مطلب را پخش کرده است، تعزیر و اخراج میگردد و  
دستاندرکاران آن تعزیر خواهند شد.  
در صورتی که ثابت شود قصد توهین در کار بوده است بلاشک فرد  
توهین کننده محکوم به اعدام است.  
اگر بار دیگر از این گونه قضایا تکرار گردد موجب تنبیه و توبیخ و  
مجازات شدید و جدی مسئولین بالای صدا و سیما خواهد شد.  
البته در تمامی زمینه‌ها قوه قضائیه اقدام می نماید.

روح الله الموسوی الخمینی

۱۳۶۷/۱۱/۹

( مأخذ - تمام روزنامه‌های وقت - در تهران )

آن عده از خوانندگان گرامی که در یکی از کشورهای اروپائی و  
یا در آمریکا زندگی میکنند، مسلماً تعدادی زن و مرد، ایرانی و غیر ایرانی  
را می‌شناسند که سالها به صورت زن و شوهر با یکدیگر زندگی کرده و  
حتی صاحب چند فرزند هم شده‌اند ولی هنوز باهم ازدواج نکرده‌اند و نیز  
مسلماً زنان دیگری را هم می‌شناسند که هنوز تشریفات طلاقشان از شوهر  
شرعی و قانونی آنان به انجام نرسیده است ولی عملاً و علناً با مرد دیگری  
زندگی میکنند و حتی صاحب فرزند یا فرزندان هم شده‌اند ولی هیچ کس،  
حتی شوهران قانونی آنان کاری به کارشان ندارند. چرا؟

برای اینکه در این کشورها آزادی افراد در درجه اول اهمیت قرار دارد و نیز ملاک فساد و کارهای حرام و حلال و یا خوب و بد، نظر یک آخوند نادان نیست، بلکه کارهایی را مفسد اجتماعی دانسته و جرم شناخته‌اند که از انجامشان ناراحتی و یا ضرر و زیان جسمی، مادی یا غیرمادی به اجتماع یا به دیگران و یا در مواردی به خود افراد وارد شود. ولی انتخاب یک زن وفادار و فداکار ژاپنی، توسط یک زن ایرانی، به عنوان سرمشق و الگوی خود در زندگی، کاری است در خور احسنت و آفرین و نه تنها در هیچ کشوری از کشورهای جهان، بلکه حتی در کشور مصیبت‌زده ایران هم قانوناً و شرعاً جرم و گناه شناخته نمیشود.

## مطالبی در ارتباط با داستان اوشین

نویسنده این سطور اخیراً در دو محل، به دو مطلب برخورد که هریک از آنها موجب تداعی مطالبی دیگر، در ارتباط با داستان اوشین، در خاطر نویسنده گردید و بی مناسبت ندانست که آنها را به استحضار خوانندگان گرامی برساند:

### مطلب اول

در اواسط دهه شصت به ناگاه در میان مردم شایع شد که سازمان مجاهدین خلق ایران با گذاشتن میکرفنهای مخفی در گوشی‌های تلفن‌ها در

خانه خمینی به اسرار زیادی دست یافته‌اند که از جمله آنها رابطه‌ای نامشروع و باورنکردنی بوده است!

البته با توجه به حسن شهرت و محبوبتی که هنوز خمینی در آن زمان در میان توده ملت داشت و اینکه هنوز بسیاری از مردم او را زاهدی پارسا و خداترس تصور میکردند و از همه بالاتر به علت **گهولت وی**، کمتر کسی امکان داشت که این شایعه را باور کند و لذا کسانی که به این راز پی برده بودند، چون متوجه شدند که نه تنها کسی حرفشان را باور نخواهد کرد، بلکه همگان آن را دروغی ناجوانمردانه از سوی دشمنان تصور خواهند نمود، از پافشاری و اصرار در مورد آن حقیقت دست برداشتند.

نویسنده این سطور نیز با اینکه در هنگام بررسی اشعار عرفانی خمینی، شایعه مزبور را از یاد نبرده بود، ولی چون در مورد آن سندی در دست نداشت، لذا سخنی هم از آن به میان نیاورد.

اما اخیراً در خاطرات **آیت‌الله منتظری** ( صفحه ۳۴۷ کتابی که از سوی شرکت کتاب در کالیفرنیا منتشر شده است ) چنین میخوانیم:

... هیچگاه بیت من در اختیار منافقین [یعنی مجاهدین خلق ایران] نبود. برعکس در بیت مرحوم امام مسائلی پیش آمده بود، افرادی را میگفتند در آنجا نفوذ کرده‌اند و روی دستگاهها و سائلی را گذاشته بودند و گزارشهایی را به خارج فرستاده‌اند، **منتها نگذاشتند سر و صدایش بلند شود...**

این مطلب ضمن وقایعی که تاریخ وقوعشان اواسط سال ۱۳۶۵ می‌باشد بیان شده‌اند.

در **دیوان اشعار خمینی** ( صفحه ۸۹ ) نیز غزلی وجود دارد که دو بیت اول آن به شرح زیر میباشد:

ناله زد دوست که راز دل او پیدا شد  
 پیش رندان خرابات چسان رسوا شد  
 خواستم راز دلم پیش خودم باشد و بس  
 در میخانه گشودند و چنین غوغا شد!!

...

## مطلب دوم

در مجله هفتگی شهروند چاپ تکراس ( صفحه ۱۵ - شماره ۵۶۶  
 - مورخ ۳ خرداد ۱۳۸۱ - ۲۴ مه ۲۰۰۲ ) مطلبی به شرح زیر درج شده  
 است:

### **هشدار عفو بین الملل در آلمان:**

در ایران دو زن در آستانه سنگسار قرار دارند به یاری آنها  
 بشتابید.

سایت اینترنتی اخبار روزه نمایندگی سازمان عفو بین المللی در آلمان  
 طی بیانیه‌ای نسبت به سنگسار قریب الوقوع دو زن در ایران هشدار  
 داد.

در این بیانیه آمده است:

خانم‌ها (فردوس ب) و (سیما) به سنگسار محکوم شده‌اند. حکم  
 مجازات سنگسار برای خانم سیما در ماه ژانویه امسال صادر شده  
 است. طبق اطلاعاتی که سازمان عفو بین الملل در اختیار دارد، سیما  
 در سلول مرگ در انتظار سنگسار است.

روزنامه انتخاب چاپ تهران در شماره مورخ ۲۴ آپریل ۲۰۰۲ خود  
 طی گزارشی از محکومیت خانم (فردوس ب) به ۱۲ سال حبس و  
 سپس به مجازات اعدام به طریق سنگسار خبر داده است. انتخاب

در دنباله گزارش خود آورده است: زنی دیگر نیز بعد از تحمل ۸ سال زندان در ماه می سال ۲۰۰۱ در اوین سنگسار شد. در حکم محکومیت این زن دلالتی چون خیانت به همسر و فساد بر روی زمین [فی الارض] قید شده است.

در مورد دلایل محکومیت خانم‌ها ( فردوس ب ) و ( سیما ) به مجازات زندان و سنگسار اطلاعی در دست نیست.

همچنین دو زن دیگر نیز طی سال میلادی گذشته به مجازات وحشیانه سنگسار محکوم شده بودند. هنوز برای سازمان عفو بین‌المللی مشخص نیست که حکم سنگسار در مورد این بانوان به اجراء در آمده است یا خیر؟

در ماه مه سال ۲۰۰۱ نیز بانوی مجردی به اتهام قتل به مجازات سنگسار محکوم شده است. همچنین در ماه جون سال ۲۰۰۱ زنی به نام ربابه بعد از تحمل ۵۰ ضربه شلاق به دار آویخته شده است. طبق مدارکی که عفو بین‌المللی در اختیار دارد در سال گذشته مجازات وحشیانه سنگسار حد اقل در مورد دو زن در ایران به مرحله اجراء گذاشته شده است.

در ماه جولای ۲۰۰۱ نیز خانمی به نام مریم ایوبی در زندان اوین به جرم خیانت به همسر و قتل سنگسار شده است. همچنین طبق مدارکی که عفو بین‌المللی در اختیار دارد فقط در طول سال جاری میلادی در ایران حکم مجازات اعدام در مورد ۳۵ نفر به مورد اجراء گذاشته است.

در گزارش عفو بین‌المللی برای نجات جان ( سیما ) و ( فردوس ب ) استمداد شده است. در این گزارش از همه تقاضا شده است با ارسال پیام، از طرق مختلف چون پست الکترونیکی، نامه پستی، فکس و ... برای آقایان خاتمی، هاشمی شاهرودی و احمد عزیزی سفیر جمهوری اسلامی در آلمان و سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی در کشورهای دیگر، خواهان لغو مجازات سنگسار این زنان شوند.

مجازات وحشیانه، بسیار وحشت‌انگیز و بینهایت بی‌رحمانه

سنگسار به جرم زناى محصنه، که صریحاً بر خلاف آیات قرآن میباشد، ولى به موجب فتاوى آیات عظام و ظاهراً طبق اصول دین اسلام انجام میگردد به

شرح زیر در ماده ۸۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۷ آذر ۱۳۷۰ مجمع  
تشخیص مصلحت نظام، پیش‌بینی شده است:

ماده ۸۳ - حد زنا در موارد زیر رجم [یعنی سنگسار] است:  
الف - زنای مرد محصن، یعنی مردی که دارای همسر دائمی است و  
با او در حالی که عاقل بوده جماع کرده و هر وقت نیز بخواهد میتواند  
با او جماع کند.  
ب - زنای زن محصنه با مرد بالغ، زن محصنه زنی است که دارای  
شوهر دائمی است و شوهر در حالی که زن عاقل بوده با او جماع  
کرده است و امکان جماع با شوهر را نیز داشته است.

## یک سؤال از تفسیر کنندگان اشعار عرفانی! امام راحل (ره)!

خمینی نامه خود، در مورد قتل مشروط زن ناشناس در ماجرای  
اوشین، را در تاریخ نهم بهمن ماه ۱۳۶۷ صادر کرده است و بطوری که  
دیدیم وی درست در همین بهمن ماه ۱۳۶۷، علاوه بر انجام وظائف بسیار  
سنگین مذهبی و کشوری که شرح آنها داده شد، تمام روزها و شبها به  
عبادت هم اشتغال داشته و نیز از ترس خداوند متعال مشغول عشق‌بازی‌های  
الهی و روحانی و سرودن اشعار عارفانه! هم بوده که علاوه بر یک ترجیح  
بند ۴۹ بیتی به نام " نقطه عطف " ۱۵ غزل و یک رباعی دیگر، با ۹۷ بیت  
( یعنی جماعاً ۱۴۶ بیت ) شعرا در همین یک ماه سروده بوده است.

**فاطمی (فاطمه طباطبائی)** هم در پیشگفتار موجود در آغاز جزوه "باده عشق" اعتراف کرده است که **خمینی** تمام اشعار مندرج در آن جزوه را خطاب به وی، به خواهش وی، و برای وی سروده است. با توجه به این اعتراف کوچکترین تردیدی باقی نمیماند که **فاطمه طباطبائی** معشوق و محبوب روحانی و عرفانی **روح الله خمینی** بوده و تمام آنچه را که **خمینی** در اشعار خود در وصف زیباییهای موجود در جزء جزء اجزای سر و صورت و اعضای بدن معشوق و یا شرح وقایع و روابط خود با معشوق بیان نموده، همگی مربوط به **فاطمه طباطبائی**، ملقب به **فاطمی**، بوده و یا در شرح روابط عرفانی **خمینی** با همان **فاطمی** سروده شده است.

عرفان‌شناسان متخصص که دیباچه "دیوان اشعار **خاطی**" را نوشته‌اند، به تفصیل شرح داده‌اند که منظور عارف از توصیف زیباییهای معشوق جلوه‌های انوار حق میباشد! مثلاً هنگامی که یک عارف زیباییهای **وُخ، زُلف، خال، چشم، ابرو،** و از این قبیل را در وجود معشوق خود شرح میدهد، در هر مورد جلوه‌ای خاص از آن انوار را در نظر دارد!

با این ترتیب، ما با توجه به مطالب مندرج در دیباچه مزبور (صفحات ۲۲ تا ۲۴) میتوانیم دریابیم که منظور **خاطی** از وصف **وخ فاطمی**، تجلی جمالی حضرت حق بوده و از بیان **زُلف فاطمی**، مرتبه امکانیه از کلیات و جزئیات و معقولات و محسوسات و اجسام و جواهر و اعراض را مراد داشته است. به همین ترتیب قصد **خاطی** از **لب فاطمی**، نفس رحمانی - از **خال لب فاطمی** وحدت ذات - از **چشم فاطمی**، شهود حق - و از **ابروی فاطمی** حاجب ذات و عالم وجود بوده است.

اما در اشعار خمینی اصطلاحات، تشبیهات، کنایه‌ها و همچنین شرح و وصفهای فراوان دیگری وجود دارد که هنوز از سوی هیچ عرفان شناس تعریفی برای آنها ذکر نشده است. خوانندگان گرامی قبلاً بعضی از آنها را در همین کتاب ملاحظه فرموده‌اند و یک نمونه دیگر را ذیل ذکر مینماید:

یکی از ۱۵ غزل عارفانه‌ای که خمینی در بهمن ۱۳۶۷ (و مقارن با صدور حکم قتل مشروط زن ناشناس در ماجرای اوشین) سروده است غزلی است ۷ بیتی که در جزوه "بادۀ عشق" در صفحه ۳۹ و در "دیوان اشعار خمینی" در صفحه ۱۲۲ تحت عنوان "بادۀ هوشیاری" به چاپ رسیده است.

بیت ششم این غزل به شرح زیر میباشد:

**بوس و کنار یار به جانم حیات داد**

در هجر او نه بوس نصیب است و نه کنار

همانطور که گفته شد، این غزل نیز جزو غزلهائی میباشد که خطاب به فاطمی، و در شرح روابط با وی سروده شده است و نمیتوان گفت که آن بیت تخیلی میباشد و یا اینکه خمینی آن بوس و کنار حیات بخشی را با پیرزنی که همسر شرعی اش بوده به انجام رسانده بوده ولی ما نمیدانیم که خمینی در بوس و کنار یار، چه جلوه‌ای از ذات باری تعالی و خداوند متعال را در نظر داشته است؟

حال سؤال این نویسنده، که از عرفان بی اطلاع میباشد، از عارفان بزرگ این است، که با توجه به سایر مطالب مندرج در این بخش، این بیت را تفسیر بفرمایند و بگویند که آن بوس و کنار یار چگونه انجام شده؟ و خمینی از انجام آن عمل و از سرودن آن بیت چه قصد و مراد عرفانی منظور داشته است؟



ضمناً در کشوری مثل ایران که به موجب ماده ۲۰۱ قانون مجازات اسلامی چهار انگشت از دست راست دزد را در اولین مرتبه و پای چپ او را در مرتبه دوم دزدی قطع میکنند و در مرتبه چهارم وی را اعدام مینمایند ولی آخوندان حاکم و آقازاده‌های آنان آزادانه دزدی میکنند و دزدی‌هایشان هم در هر مرتبه به دهها میلیون تومان بالغ میگردد، خوانندگان گرامی به خوبی میدانند که در هر زمان زنان جوان شوهرداری هم با هر یک از این افراد متنفذ، روابط آنچنانی برقرار سازند، نه تنها هیچ مجازاتی در کار نیست بلکه هیچکس حتی شوهران آنان هم جرئت ابراز و اعتراض ندارند.

## تصادف غیر تصادفی! مرگ خمینی در ۱۳۶۸ با سالروز آشوب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

مقدمه اول - معرفی سه روز (به اصطلاح) ایام الله؟! در

### رژیم جمهوری اسلامی ایران

بطوری که میدانیم رژیم جمهوری اسلامی ایران از همان آغاز استقرار خود، سالروز بلوا و آشوبی را که در روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به وقوع پیوسته بود، به عنوان یکی از ایام الله!! به رسمیت شناخت و چون خمینی از کلمه ملی بشدت متنفر بود، لذا آن روز را بجای قیام ملی، قیام خونین! نام نهادند و تعطیل عمومی اعلام کردند.

بعد از آن تا زمان فوت خمینی نیز وقایع مهم دیگری در ایران رخ داد که اولیاء امور تعدادی از مهمترین آنها را به عنوان روزهای تاریخی انتخاب کرده و در سالگرد وقوع هریک مراسم و تظاهراتی در تهران و شهرستانها برگزار مینمایند. ولی از میان اینهمه روز، بنا به دستور و یا با موافقت خمینی دو روز دیگر را که عبارت از ۲۲ بهمن (روز پیروزی انقلاب اسلامی) و ۱۲ فروردین (روز جمهوری اسلامی) باشند، یوم الله! نامیده و آنها را نیز تعطیل رسمی و عمومی اعلام کردند. معمولاً در هریک از این سه روز با صرف صدها میلیون تومان مراسم عظیمی برگزار مینمایند.